

## زندگی جای دیگری است: تلگرام و نوشتار بی‌واسطگی

نویسنده: نیما پرژام

«تنهایی نمی‌تواند به گفتار درآید بی آن که بی‌درنگ از میان برود. تنها می‌تواند در بُعدی نوشته شود که او را از دیده‌ای که می‌خواندش محفوظ دارد.»

در باب تنهایی به منزله‌ی فضای نگارش – ادموند زابس

ظاهراً گرایش روزافزون و شتابان افراد به حضور در شبکه‌های اجتماعی مجازی همراه است با انتقاد روزافزون اغلب همین افراد از همین شبکه‌ها با مضمون از هم گسیختن روابط اجتماعی و خانوادگی و غیره. به نظر می‌رسد در اینجا هم با مثالی دیگر از همان تعریف مشهور ایدئولوژی در سرمایه‌داری متاخر طرفیم: آنان می‌دانند چه می‌کنند و باز هم آن کار را می‌کنند. اما نباید فراموش کرد که این گسترش فراگیر مناسبات مجازی چندان گستره‌ی انتخابی در برابر ما سوژه‌های بی‌دفاع، ما اتمهای منزوی آسیب‌پذیر باقی نمی‌گذارد. مگر برای مقاومت در برابر این روند چه می‌توان کرد؟ اولین پاسخی که به ذهن می‌رسد اجتناب از آنهاست. از قضا انتخاب شخصی من در مواجهه با فیس بوک همین بود. اما چندی بعد که از دوستی شنیدم «آنهایی که داخل فیس بوک نیستند هم به طریقی داخل فیس بوک‌اند» به فکر فرو رفتم. اگرچه این حرف آشکارا به حضوری از طریق غیاب و به واسطه‌ی غیاب اشاره داشت اما بعدتر، پس از ظهور وایبر و واتس‌آپ و سرانجام گسترش فراگیر تلگرام با ابعاد تجربی‌تری از این جبر نیرومند روبرو شدم: کسی که همچنان از حضور در مناسبات مجازی اجتناب کند به زودی درمی‌یابد که با محیط‌های اجتماعی حاضر در زندگی روزمره‌اش روز به روز بیگانه‌تر می‌شود و آرام آرام درمی‌یابد که شوخی‌های اطرافیانش با یکدیگر را نمی‌فهمد و از پس‌زمینه‌ی مشترک حرف‌هاشان آگاه نیست. از این روست که نهایتاً آن فرد متوجه می‌شود مدتی است قادر نیست برخی از نیازهایش را برآورده کند و چه در محیط‌های کاری و چه در جمع دوستان و خانواده درمی‌یابد که انتقال فایل، عکس، فیلم و اخبار مهم شخصی/حرفه‌ای/عمومی دیگر مدتی است که تنها از طریق شبکه‌های مجازی انجام می‌شود. در اینجا با تحقق مضحک و مبتذلی از آن سطر مشهور رمبو مواجه‌ایم: «زندگی جای دیگری است!» دیری نمی‌گذرد که فرد مذکور اگر هنوز هم دغدغه‌ی مقاومت داشته باشد به ناچار تصمیم می‌گیرد به جای اجتناب از تجربه‌ی این مناسبات مجازی به نحوی مهار شده و محتاط آن را تجربه کند. احتمالاً در اغلب موارد از این نقطه تا اعتیادی شدید راه زیادی نیست.

اما این حس ارضای اعتیاد آور موجود در تجربه‌ی تلگرام از کجا می‌آید؟ تلگرام کدام خلاء را در زندگی ما پرمی‌کند؟ البته که باید به این انتقاد متکی بر عقل سلیم از شبکه‌های اجتماعی مجازی - که اغلب خود جزئی از فرآیند اعتیاد به آن‌هاست - مشکوک باشیم که «آن‌ها روابط بی‌واسطه و زنده‌ی خانوادگی و اجتماعی را نابود می‌کنند.» مسأله آشکارا قدری پیچیده‌تر است. همه می‌دانیم که جامعه‌ی مدرن تحت سلطه‌ی سرمایه‌داری انسان‌ها را به اتم‌های منزوی بدل می‌کند، نوعی فردگرایی افراطی که ظاهراً و منطقاً بناست تکثری زیبا و متنوع از تفاوت‌های رنگارنگ خلق کند. اما به نحوی متناقض هرچه این کثرت تفاوت‌ها گسترده‌تر و متنوع‌تر می‌شود خود تفاوت‌ها بی‌اهمیت‌تر می‌شوند تا جایی که فرآیند مذکور نهایتاً این طیف متکثر را یکدست می‌کند و به نوعی همسانی رمه‌وار دامن می‌زند. آدورنو و هورکهایمر در قطعه‌ی «انزوا از طریق ارتباط» از کتاب «دیالکتیک روشنگری» مثالی عالی برای توضیح این فرآیند ارائه می‌کنند:

«خودروها جایگزین قطار شدند. خودروی شخصی باعث شده آشنایی حین سفر تا حد برخوردهای نیمه تهدیدآمیز با مسافران کنار جاده‌ای تنزل یابد. آدمیان سوار بر چرخ‌های لاستیکی در انزوای کامل سفر می‌کنند اما موضوع صحبت در خودروی یک خانواده‌ی خاص، در خودروهای دیگر تکرار می‌شود، در خانواده‌ی هسته‌ای حرف زدن توسط علایق عملی تنظیم می‌شود. درست همان طور که هر خانواده‌ای برخوردار از درآمدی معین، کاملاً منطبق با آنچه آمار تجویز می‌کند، درصد مشابهی را صرف مسکن، سینما و سیگار می‌کند، مضامین صحبت نیز بسته به کلاس خودرو و شاکله‌پردازی می‌شود.»

ظهور تلگرام را باید در پس‌زمینه‌ی این منطق نگریست. آنچه تلگرام از زندگی آدم‌ها می‌رباید روابط زنده و ارگانیک اجتماعی نیست. آنچه این مدعا پنهان می‌کند این است که این مناسبات ارگانیک در جامعه‌ی مدرن خود از پیش تغییر ماهیت داده‌اند و تا حد زیادی از هم گسیخته و تکه پاره شده‌اند. از قضا مرسوم است افراد در جمع به یکدیگر هشدار می‌دهند که حضور در جمع و معاشرت زنده را فدای معاشرت مجازی نکنند. آنچه تلگرام از آدم‌ها می‌دزدد نه صرفاً آن معاشرت‌های تکه پاره‌ی اغلب بی‌ارزش روزمره‌شان بلکه از آن بیشتر و مهمتر انزوایشان است، همان جا که این از هم گسیختگی مناسبات و فقر تجربه‌ی جمعی خود را در هیأت خلائی نمایان می‌کند. تلگرام انزوای افراد را به معاشرت مجازی بدل می‌کند.

اما مهمترین شاهد این مدعا همان مضمونی است که در قلب پدیده‌ی شبکه‌های مجازی جای گرفته است: نوشتار.

امروزه بحث‌های متفکران مهم چپ درباره‌ی صدا به شکلی روزافزون ما را متقاعد می‌کند که دریدا در یکی گرفتن صدا با «متافیزیک حضور» برای دفاع از نوشتار بیش از حد عجله کرده و چشمانش را بر ماهیت شگفت‌انگیز و معمایی صدا بسته است. با این حال باید اذعان داشت که خود این بحث‌های پیرامون صدا نیز نباید اهمیت جایگاه ساختاری نوشتار را، که دریدا بر آن نور افکند، فراموش کنند. آوای انسانی بر بی‌واسطگی حضور متکی است. حرف زدن، حضور گوینده و شنونده را پیش‌فرض می‌گیرد. نوشتار اما بر غیاب هر یک از طرفین هنگام حضور دیگری متکی است. از این رو نوشتار عملاً نوعی سازماندهی ایجابی غیاب است. با توجه به پیوند دیرین بی‌واسطگی و ایدئولوژی، آشکار است

که نوشتار عملاً قابلیت بیشتری برای مقاومت در برابر سلطه‌ی ایدئولوژیک دارد و بداهه بودن و بی‌واسطگی حاضر در اغلب گفت و گوها آن‌ها را در این مورد آسیب پذیرتر می‌کند. مقایسه کنیم جدل قلمی میان دو متفکر در شماره‌های متوالی یک ماهنامه را با مناظره‌ی حضوری همان دو متفکر. اگرچه ممکن است جلوه‌ی نمایشی بیشتر در دومی آن را از بعضی جهات مؤثرتر کند اما اولی که دیگر اسیر ضرب‌آهنگ شتابزده‌ی تحمیل شده از سوی منطق گفت و گوی حضوری نیست دست کم موقعیت و قابلیت این را دارد که منسجم‌تر، بارورتر و در برابر سفسطه‌های حاصل از حاضرجویی و چرب زبانی مقاوم‌تر باشد. اگر چنان که پیشتر گفتیم تلگرام نه صرفاً آن معاشرت‌های بی‌ارزش روزمره‌ی آدم‌ها را بلکه از آن بیشتر و مهمتر انزوایشان را می‌ریاید، می‌توان گفت تلگرام می‌کوشد غیاب را به حضور و نوشتار را به گفتار تبدیل کند. از این روست که تجربه‌ی ما از عمل نوشتن در محیط تلگرام غالباً از لحاظ میزان بی‌واسطگی، زمان‌بندی و شتاب مقاومت‌ناپذیر ضرب‌آهنگ به تجربه‌ی گفت و گوهای حضوری پهلوی می‌زند. در فضای تلگرام، متافیزیک حضور چون شیخی نوشتار را تسخیر می‌کند و ماهیت آن را عوض می‌کند. نوشتار در تلگرام نوشتاری تسخیر شده و جنزده است، نوشتاری که در منطق بی‌واسطه‌ی گفتار اسیر و به سایه‌ی نیمروزی آن بدل شده است.

اینچنین است که شبکه‌های اجتماعی از روابط و مناسبات اجتماعی ما در همان جامعه‌ای ارزش اضافه بیرون می‌کشند که این روابط و مناسبات را ناممکن می‌کند. به همین دلیل است که این شبکه‌ها در عین حال به ابزاری برای تولید مجازی این روابط بدل می‌شوند، آن هم به منظور پر کردن خلاء نمایان در انزوای انسانها که غیاب آن روابط را متجلی می‌کند. بدین سان شبکه‌های مجازی انزوای انسان‌ها را رام و مطیع خویش می‌کنند و بر درز و ترک‌هایش ماله می‌کشند.

اما آیا حضور مهار شده و محتاط در تلگرام یا تجلی حدی از مقاومت سوژکتیو در آن اصولاً معنا و امکانی دارد؟ اگرچه آشکارا به نظر زیادی خوشبینانه می‌آید اما به هر حال نباید فراموش کرد که حضور و درگیری سوژه‌های انسانی در این محیط برنامه‌ریزی شده و سیستماتیک در نهایت همواره حاوی قدری تنش میان خود و خود در بطن سوژه است که ادغام تمام و کمال سوژه را در سیستم ناممکن می‌کند. این که این حد از سوژکتیویته به واسطه‌ی نوعی استراتژی و انضباط بتواند این محیط از پیش برنامه‌ریزی شده را تا حدی رام خود کند و در اختیار گیرد شاید در سطحی معین و احتمالاً نه چندان چشمگیر ممکن باشد. در این صورت سوژه‌ها (فاعلان/منقادها) باید بتوانند تا حد ممکن از شتاب آن سیلابی بکاهند که متن‌های لخت و عور تهی شده از جوهر تاریخی زبان را لابلای گل و لای گفت و گوهای گذرا با خود می‌آورد و می‌برد. آنان باید بکوشند تا انزوای شکننده‌ی خود را همچنان حفظ کنند، در فضای بی‌مرز و نامتعیین این شبکه‌ها بر حضور خود مرز بگذارند و (با استفاده از کلمات بدیو) به «سانسورچی‌های بی‌رحم خود» بدل شوند. آنها باید نوشته‌های جنزده را جن‌گیری کنند. اما وراى همه‌ی این گمانه‌زنی‌ها بی‌شک مهم‌ترین مسأله آن است که سوژه‌هایی که سر مقاومت دارند به جای دل خوش کردن به مقاومت داخل شبکه‌ی مجازی این بار به عکس، حین حضور در شبکه‌های اجتماعی به یاد آورند که زندگی واقعاً جای دیگری است:

نوشتار سازماندهی غیاب است. ما باید نوشتار را (مثل ترجمه) در معنایی عام‌تر به کار گیریم. اگر تلگرام خلاء حاصل از غیاب روابط اجتماعی حقیقی و سنت‌های جمعی و زنده‌ی مقاومت را به نوشتار بی‌واسطه، به «متافیزیک حضور» بدل می‌کند، باید در جست و جوی نجات نوشتار به معنایی عام‌تر بود. اما نوشتار به معنای عام‌تر چیست؟ مگر نه این که در روانکاوی سمپتوم‌ها همان نوشتار زبان‌اند که با خشونت بر تن سوژه‌ها حک می‌شود؟ مگر نه این که بنیامین از نثری سخن می‌گفت که «زنجیرهای نوشتن» را پاره می‌کند و همچون «جشنی پرسرور» تجربه می‌شود؟ رها کردن نوشتار از زنجیرهایش چه معنایی دارد و چگونه می‌تواند ورای عرصه‌ی متن به یک جشن پرسرور در آگورا بینجامد؟ آیا می‌توان از نوشتار سیاست سخن گفت؟ در این صورت نوشتار سیاست، نه سیاست نوشتار، به چه معناست؟

نوشتار سیاست، سیاست یا استراتژی نوشتن نیست، اگر نوشتن همان سازماندهی ایجابی غیاب است پس نوشتار سیاست نوشتاری است که غیاب سیاست را سازماندهی می‌کند. نوشتار سیاست به معنای صورت بندی غیاب سیاست بی‌واسطه، قبل یا بعد از ظهورهای حادث و رخدادگون آن است و خود را در هیأت یک نمود اجتماعی آشکار می‌کند که همان سازماندهی ایجابی آن غیاب است. به عبارت دیگر نوشتار سیاست همان سازماندهی است، یعنی ثبت و صورت‌بندی ایجابی و عملی ردپای به جا مانده از سیاست هنگامی که از سطح نمود اجتماعی غیاب است، نوشتار سیاست همان «جای دیگری» است که پسمانده‌ی زندگی معیوب آدمیان به سودای رستگاری در آن پناه می‌گیرد تا مگر بتواند زنجیرهای نوشتن را پاره کند و همچون جشنی پرسرور تجربه شود.

